

از میان کوچه‌های کودکی می‌گریزم در پناه مدرسه



تابستان هم تمام شد به سرعت خوردن یک لیوان آب یخ تگری و حالا باید خود را به پاییز بسپاری. پاییزی که با درس و مشق عجین شده و بدون آنها پاییز برای هر کودک و نوجوانی بی معنی می‌شود.

خبرگزاری مهر — تابستان هم تمام شد به سرعت خوردن یک لیوان آب یخ تگری و حالا باید خود را به پاییز بسپاری. پاییزی که با درس و مشق عجین شده و بدون آنها پاییز برای هر کودک و نوجوانی بی معنی می‌شود. تابستان را بسپار به دفتر 93 برگه خاطرات و پا در پاییز بگذار. دوچرخه سواری های ظهرهای گرم مرداد ماه را در گوشه و کنار ذهنت پنهان کن و با چشمهای بسته پا روی برگ های زرد و خش دار کوچه بگذار. فوتبالی های گل کوچک پر تب و تاب دوستانه را در دروازه دلت پنهان کن و به صدای کوچ لک لک ها گوش کن که پاییز نیز رفتنی است.

دفتر پر نقش و نگار نقاشی ات را که با آبرنگ و قلمو در آن جاده های پر پیچ و خم جاده های شمال و دریای زیبای مازندران را نقاشی کردی ببند و در ذهن پاکت چهره خندان معلمت را ترسیم کن. عروسکهایت را روی تخت کوچکت بخوابان و شعرهای روزهای آغازین مدرسه را با صدای دلنشین کودکانه ات بخوان که:

باز آمد بوی ماه مدرسه / بوی بازی‌های راه مدرسه / بوی ماه مهر، ماه مهربان / بوی خورشید پگاه مدرسه / از میان کوچه‌های خستگی / می‌گریزم در پناه مدرسه / باز می‌بینم ز شوق بچه‌ها / اشتیاقی در نگاه مدرسه / زنگ تفریح و هیاهوی نشاط / خنده‌های قاه‌قاه مدرسه / باز بوی باغ را خواهم شنید / از سرود صبح‌گاه مدرسه / روز اول لاله‌ای خواهم کشید / سرخ، بر تخته سیاه مدرسه.

بی خیال شو از هر آنچه که تو را نگران درسهای سنگین سال جدید می‌کند. دوران راهنمایی گرچه تعداد معلمات بیشتر می‌شوند اما تجربه شاگردی در میان چند استاد را پیدا می‌کنی. استادانی که به گفته رسول اکرم (ص) شغل انبیا را به دوش می‌کشند. به رشد و نمو که قرار است طی این سالها در سیرت و صورت پیدا کنی فکر کن. به قد کشیدن های زود به زود. به لباسهایی که آن هفته خریدی ولی امروز اندازه ات نمی‌شوند و نوید بزرگ شدن را به تو می‌دهند. به قدرتهای ناگهانی عضلانی، به بالفعل شدن هرآنچه که در لایه های درونی رفتاری و گفتاری ات پنهان شده، به روزهایی که از درون گرم می‌شوی وقتی مادرت می‌گوید: "چقدر بزرگ شده ای!"

کنکور را رها کن. چند سالی است که سرهای شاخ این غول به لطف شعار فرزند کمتر زندگی بهتر در دست کنکوری ها خرد شده و تنها با اندک تلاشی می‌توانی اصل آن را هم بشکنی. ردیف های آخر کلاس را دریاب که دلش برای شما و آن خنده های ریز و پنهانیتان تنگ شده وقتی پرتقال شیرین بودار را زیر نیمکتهای آن می‌شکافی و معلم را در جست و جوی آن سرگردان می‌کنی، زنگ تفریح هایی را تصور کن که در آن با همکلاس هایت ساندویچ دوستی را گاز می‌زنید و درباره ادبیات کلاسیک و نو بحث می‌کنید که عجب زیبا گفت نیما که "قاصد روزهای ابری داروک کی می‌رسد باران" به رقص نور در آینه های چند بعدی در آزمایشگاه فیزیک فکر کن و به ترکیب مواد آلیایی در آزمایشگاه شیمی که رنگ جدیدی از زندگی را به تو می‌آموزد. زنگ های ورزش پسر و صدا را آرزو کن که بعد از کلاس سنگین حسابان و جبر و احتمال گنجانده شده.

تو هم ای آموزگار مهربان! تو هم ناراحت اجاره خانه و معیشت ماهیانه و حقوق ناچیزت که دیرتر از وقت موعد واریز می‌شود، نباش که خدا معلمان را بیش از همه دوست دارد. به فکر روشی نو برای آموختن باش. با خنده های پاک و بی غل و غش بچه ها بخند و ذهن پاکشان را از نور علمت روشن کن که زکات علم آموختن آن است اگرچه سالهاست که تو آن را پرداخته ای.

ما نیز چاره ای جز دل تنگی برای تو نداریم ای مدرسه. روزهایی که در تو آموختیم و شادی کردیم و شبهایی که ذهن و دل در گرو یادگیری دادیم. دستهایمان هنوز هم با آمدن مهر یاد شب های پر از مشق و تکلیف می‌افتد. دیکته هایی که باید می‌نوشتیم و درسهایی که باید می‌خواندیم.

مهر ماه همه است. هنوز هم خواب شب اول مهر پر از اضطراب آغاز توست ای ماه مهربان.

